

در دفاع
از سوسیالیسم

جلد ۱۰

- در دفاع از سوسیالیسم
- پات دوین - فکرت آدامن - مایکل لیبوویتز - لوسین سو - دانیل سینگر
- برگردان: فرهاد سیدلو . ب. پاکزاد، ح. ریاحی، و. حاجبی
- طرح روی جلد: کریم
- انتشارات بیدار
- چاپ و صحافی فوسه کپی

This is a Persian translation of

“On the economic theory of socialism”

New Left Review 221 pp 54-81(1997)

Translated by Farhad Seyedlo

آدرس:

Iranischer Kulturverein (Bidar)
Bei IranischBibliothek
Amjudenkirchhof 11C
D-30167Hanoover
Tel.0511-714544

فهرست

۵	پات دوین و فکرت آدامن	بحث محاسبه اقتصادی
۳۱	دانیل سینگر	چرا به یک مانیفست جدید نیاز داریم
۳۷	پات دوین فکرت آدامن	تئوری اقتصاد سوسیالیستی
۸۳	مایکل لبوویتز	فراسوی سرمایه‌داری؟
۹۹	لوسین سو	چه بدیلی برای سرمایه‌داری

بحث محاسبه اقتصادی:[#]

درس‌هایی برای سوسیالیست‌ها

پات دوین و فکرت آدامن

برگردان: فرهاد سیدلو

این مقاله، مباحث زیر را جمع بندی می‌کند: روایت استاندارد از بحث محاسبه اقتصادی، تفسیر دوباره‌ی مکتب اتریشی مدرن از اهمیت مرکزی دانش نانوشته و مسالهی کشف، نادیده گرفته شدن یک جریان سوم در بحث تاریخی، که همانا پافشاری داب بر عدم اطمینان همراه با تصمیم‌گیری‌های جزئی و لزوم برنامه‌ریزی پیشین بود. سپس استخراج درس‌هایی از این بحث برای سوسیالیست‌ها و ملاحظه یک پاسخ از طرفداران سوسیالیسم بازار ممکن به چالش اتریشی مدرن. مقاله با ترسیم خطوط کلی، یک مدل برنامه‌ریزی مشارکتی که دیدگاه اتریشی مدرن نسبت به اهمیت دانش نانوشته را با پافشاری داب بر هماهنگی پیشین، با یکدیگر ترکیب می‌کند، به پایان می‌رسد.

«ما بعضی وقت‌ها، به طنز می‌گوئیم که در انتظار اولین سوسیالیست اتریشی هستیم که به ظهور برسد، زیرا از نظر منطقی تصور چنین ترکیبی غیرممکن نیست.»^۱

[#] Cambridge Journal of Economics 1996: no20/523-537

^۱ - (کیرزنر در بوم، ص ۹۸، ۱۹۹۲).

مقدمه

بحث محاسبه اقتصادی در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ از این قرار بود که آیا در یک سیستم اقتصاد سوسیالیستی، که به عنوان مالکیت دولتی بر وسایل تولید تعریف می‌شد، می‌توان محاسبه اقتصادی منطقی داشت؟ دو جناح اصلی بحث، یکی اقتصاددانان مکتب اطریشی بودند، که این امکان را نفی می‌کردند، و دیگری اقتصاددانانی که در یک چارچوب نئوکلاسیک کار می‌کردند، و مدعی بودند که این کار امکان‌پذیر است. روایت استاندارد بحث این است که جناح سوسیالیست برنده شد، هر چند که برای حدود ۲۰ سال بعد از مقاله جمع‌بندی برگسن (۱۹۴۸)، این بحث تنها به عنوان بخشی از تاریخ تفکر اقتصادی در نظر گرفته می‌شد و ارتباط چندانی به بحث حاضر درباره سوسیالیسم نداشت. با این حال در دهه ۱۹۸۰، بحث حیاتی دوباره یافت. مکتب اطریشی مدرن، روایت استاندارد را زیر سؤال برد و استدلال کرد که این روایت بر یک بدفهمی از چالش اطریشی اولیه استوار بوده و این که یک درک صحیح از موضع اطریشی، در نهایت امکان یک سیستم اقتصادی را که بر پایه‌ی مالکیت خصوصی و نیروهای بازار قرار ندارد، مردود می‌شمارد. این چالش دوباره نسبت به امکان سوسیالیسم، یکی از عوامل سهیم در تجدید حیات فعالیت بر روی مدل‌های اقتصاد سوسیالیستی، در دهه‌ی گذشته بود. با این وجود، هر چند که بخشی از این کار به بحث محاسبه برمی‌گشت (مانند کاکشات و کنترل، ۱۹۹۳)، اما از نظر ما تا به حال به طور موثر به نقد اطریشی مدرن برخورد نشده و بی پاسخ مانده است. این مقاله پاسخی روشن به چالش اطریشی مدرن است. بخش دو به طور خلاصه روایت استاندارد را بازگویی کرده و به ارزیابی این ادعا می‌پردازد که اگر بحث در یک چارچوب نئوکلاسیک تفسیر گردد، در آن صورت سوسیالیسم بازار نئوکلاسیک پیروز میدان بوده است. آنگاه به رنسانس اطریشی در دهه ۱۹۸۰، و تاکیدش بر کشف و فعالیت‌های سرمایه‌گذاری، و ادعای‌اش مبنی بر اینکه چنین فعالیتی ضرورتاً باید بر مبنای مالکیت خصوصی

باشد می‌پردازد. و همین مسأله است که زیربنای چالش اطریشی بازسازی شده نسبت به امکان سوسیالیسم را تشکیل می‌دهد. در حالی که سوسیالیسم بازار نئوکلاسیک توانست با موفقیت، چالش اطریشی اولیه را که در رابطه با محاسبه‌ی منطقی و انگیزه‌ها، در یک چارچوب نئوکلاسیک تفسیر می‌شد، رد کند، معه‌ذا به عنوان پاسخی به چالش اطریشی مدرن که بر جنبه‌های یادگیری و کشف در فرآیند بازار استوار شده، نامناسب است. علاوه بر نقش‌هایی که بازار سوسیالیستی نئوکلاسیک و اطریشی در بحث اولیه دارا بودند، یک مسیر سوم هم وجود داشت، و آن نقش موريس داب در این بین است، که در بخش سه مورد بحث قرار می‌گیرد. داب مدعی بود که مدل‌های غیرمتمرکز سوسیالیست‌های نئوکلاسیک، جوهر سوسیالیسم را درک نکرده‌اند، چون برنامه‌ریزی را در نظر نمی‌گیرند. او بر عدم تعیین غیر قابل اجتنابی که با تصمیم‌گیری‌های جدا از هم همراه است، به ویژه در رابطه با سرمایه‌گذاری، تاکید می‌ورزید، و استدلال می‌کرد که مدل‌های سوسیالیستی نئوکلاسیک به همان اندازه‌ی هر اقتصاد سرمایه‌داری نسبت به اشکالات هماهنگی پسین در برابر هماهنگی پیشین تصمیمات سرمایه‌گذاری، آسیب پذیر هستند. با این حال سهم داب نسبت به بحث اصلی، حاشیه‌ای بود و نیروی استدلال او به خاطر همراهی‌اش با برنامه‌ریزی متمرکز شوروی، تضعیف گردید.

بخش چهار درس‌هایی را از بحث محاسبه، برای سوسیالیست‌ها اخذ می‌کند، که هم بحث تاریخی و هم حیات دوباره آن را در بر می‌گیرد. این بخش می‌گوید که اگر چه تحلیل اطریشی مدرن بر درستی به اهمیت دانش نانوشته، تاکید می‌ورزد، اما طرفداری‌اش از سرمایه‌داری به عنوان تنها راه کارآمد بسیج چنین دانشی، نمی‌تواند به طور قانع کننده از پس دیدگاه‌های داب در رابطه با ناکارآمدی‌های تصمیم‌گیری جدا از هم واحدهای تولیدی برآید. در عین حال داب هم قادر به تشخیص اهمیت دانش نانوشته نیست، و این ناتوانی، تعلق خاطر او به برنامه‌ریزی متمرکز را غیر قابل توجیه می‌سازد.

کیرزنر در نقل قولی که در ابتدای مقاله آمد اشاره می‌کند که یک سوسیالیست بازار اطریشی در نظر یک سوسیالیست نئوکلاسیک چگونه ظاهر می‌شود. این پاسخ «سوسیالیست بازار اطریشی» فرضی، به چالش اطریشی مدرن، در بخش پنج مورد ملاحظه قرار گرفته و در دو زمینه مردود دانسته می‌شود. اولاً در پی آن است که بر مبنای مالکیت دولتی و توسط کارفرمایانی که در متن نیروهای بازار فعال شده‌اند، سرمایه‌داری را تقلید کند، غافل از آن که شرایط لازم برای نیل به این هدف عملاً حفظ مالکیت صوری دولتی را مصنوعی و زائد می‌سازد. دوماً و از نقطه نظر ما مهم‌تر، تمامی رویکردهای اطریشی در ذات خود قادر نیستند به مسایل مطرح شده توسط داب پاسخ گویند.

بخش شش پاسخ صریح ماست به چالش اطریشی مدرن یعنی مدلی از برنامه‌ریزی مشارکتی. در این بخش ما این نقطه‌نظر که کشف دانش نانوشته تنها از طریق فعالیت سرمایه‌گذارانه در فرآیند بازار ممکن می‌داند به چالش فرا می‌خوانیم و استدلال می‌کنیم که برنامه‌ریزی مشارکتی، فرآیند کشف و تحرک دانش نانوشته پراکنده را به طرز کارآمدتر ارتقا می‌بخشد. سپس پیش نیازهای برنامه‌ریزی مشارکتی و طرح کلی یک چارچوب نهادی را مطرح می‌کنیم که از طریق آن فرآیند مشارکت بر مبنای مشورت می‌تواند به پیش برده شود. در بخش هفت نتیجه‌گیری ما این است که در نظر گرفتن برنامه‌ریزی امرانه و متمرکز و نیروهای بازار به عنوان تنها راه‌های هماهنگ کردن فعالیت اقتصادی، اشتباه است. دیدگاه اطریشی نسبت به دانش و دیدگاه داب نسبت به طبیعت نیروهای بازار، در ترکیب با یکدیگر، به یک فرآیند هم‌کاری برای پیشبرد کشف دست می‌یابد که نسبت به فرآیندهای جبری یا رقابتی برتری دارد.

۲- روایت استاندارد و پاسخ اطریشی مدرن

بر طبق روایت استاندارد، آن‌گونه که لاویو (۱۹۸۵) در تحقیق جامع‌اش نشان می‌دهد، اولین مرحله‌ی بحث از چالش میزس (۱۹۲۰) تشکیل می‌شد دایر بر این که از نظر تئوریک، محاسبه اقتصادی منطقی تحت مالکیت عمومی غیرممکن

است. با این وجود بعداً معلوم شد که این چالش سابقاً به وسیله بارون (۱۹۰۸) رد شده است. او نشان داد که میزس یا از کار بارون بی اطلاع بوده و یا آن را نادیده گرفته است. مرحله دوم بحث در تفسیر استاندارد، به صورت عقب نشینی هایک (۱۹۳۵) به خط دفاعی دوم و به صورت رایجی ایرادات عملی نسبت به مسائل محاسباتی و اطلاعاتی موجود در حل معادلات همزمان بارون، مطرح گردید. سومین مرحله با نام لانگه (۱۹۳۸) همراه است که به طور قطعی این ادعا را که محاسبه اقتصادی تحت مالکیت عمومی به لحاظ عملی ناممکن است به کناری می‌افکند. او این کار را با ایجاد یک مدل سوسیالیستی بازار غیرمتمرکز در یک چارچوب والراسی انجام داد. مدل پیشتاز لانگه از آن زمان به بعد دستخوش تعدیل‌ها و تنظیماتی شده، به طوری که هم اکنون طیف وسیعی از روش‌های غیرمتمرکز وجود دارد، که در نیازمندی‌های اطلاعاتی‌شان، روش‌های محاسباتی و محیطی که در آن به طور کارآمد عمل می‌کنند، متفاوت هستند. در این مدل‌ها با استفاده از یک روش تکرار، قیمت‌ها یا کمیت‌ها تعدیل می‌شوند، یا مجموعه‌ی تولیدات شرکت‌ها تخمین زده می‌شود، و این کارها در یک مکانیزم بازار مصنوعی انجام می‌گیرند، در تمام این مدل‌ها نشان داده می‌شود که خاصیت کارآمدی (بهینه پارتو) اقتصاد سرمایه‌داری نئوکلاسیک، از نظر تئوریک تکرار می‌شود. (نگاه کنید مثلاً به هور ویکز ۱۹۷۴ و هورا ۱۹۸۷) با این وجود مدل‌های اولیه با مسائل سازمانی فراشرکتی برخورد نمی‌کردند، چرا که شرکت‌ها به عنوان «جعبه‌های سیاه» در نظر گرفته می‌شدند. با تامین درون‌داد، برون‌داد به دست می‌آید، بدون در نظر گرفتن «طرفه رفتن از کار» یا هزینه‌های مراقبت و اجرای قرارداد. مدل‌های جدیدتر با تشخیص این‌که طرفه رفتن از کار، می‌تواند بخشا با نظارت برطرف شود و مسائل «مدیر-کارگزار» هنگامی بروز می‌کند که شرکت به وسیله یک هیات مدیره و نه خود صاحب (صاحبان) ذینفع اداره می‌گردد، می‌توانند تا حدودی با نظارت و تدابیر تشویقی برطرف شوند، در پی غلبه بر این مفهوم‌سازی ساده‌انگارانه برآمده‌اند. با این حال توجه به این مطلب مهم است که این مسایل از نظر ساختاری یکسان هستند، چه مالک دفتر برنامه‌ریزی در یک سیستم

در دفاع از سوسیالیسم

سوسیالیستی باشد، یا سهام‌داران شرکت در یک سیستم سرمایه‌داری - با فرض وجود این تقارن بین یک اقتصاد سرمایه‌داری شرکتی نئوکلاسیک و یک اقتصاد سوسیالیستی نئوکلاسیک، هر مکانیزم طراحی شده برای برخورد با مسائل ناشی از رابطه مدیر - کارگزار، به مدیران هر دو سیستم همان قدرت (یا عدم قدرت) را اعطا می‌کند که کارگزار را وا می‌دارد که مطابق تئوری بازی‌ها نقش بازی کند (نگاه کنید به مثلاً برگسون ۱۹۸۷، پارک وای لوی ۱۹۸۶ و رادنر ۱۹۸۶).

و در این جا این سؤال باقی می‌ماند که آیا دفاتر برنامه‌ریزی به اندازه سهام‌داران در طراحی و اجرای چنین تدابیری دارای انگیزه هستند. یافته‌های تئوری بازار سهام و سرمایه نشان می‌دهد این استدلال که مالکیت خصوصی دارای کارآمدی درونی است، و این کارآمدی در حالت مالکیت عمومی وجود ندارد از پشتیبانی تئوریک قانع‌کننده‌ای برخوردار نیست. گرچه هر رای‌دهنده در کنترل فعال بر برنامه‌ریزی دچار مشکل خواهد بود، اما سهام‌داران پراکنده هم نسبت به نظارت فعال بر مدیریت بی‌تفاوت می‌شوند. هر چند نظمی که به وسیله بازار سرمایه در یک سیستم سرمایه‌داری اعمال می‌گردد، در یک اقتصاد سوسیالیستی غایب است، شواهد و قراین نشان می‌دهد که بازارهای سرمایه‌داری ناکارآمد هستند. یک پاسخ به این موضوع، ایجاد نهادهای واسط برای کنترل بر مدیران از طرف سهام‌داران بوده است، اما این روش در یک اقتصاد سوسیالیستی هم امکان‌پذیر است. (نگاه کنید مثلاً به ناما ۱۹۷۷، اشتیگلitz ۱۹۸۵، باردهان و رومر ۱۹۹۲).

بنابراین اگر بحث محاسبه به شکلی که در یک چهارچوب نئوکلاسیک مطرح می‌شود، تفسیر گردد، سوسیالیسم بازار نئوکلاسیک حقیقتاً باید پیروز این میدان معرفی شود. از نظر تئوریک هیچ مشروعیتی برای این ادعا وجود ندارد که مالکیت خصوصی یک پیش شرط ضروری برای یک سیستم اقتصادی کارآمد است. با این وجود این تفسیر استاندارد قویاً از طرف مخالفان اطریشی دهه ۱۹۸۰ مورد چالش قرار گرفته است (نگاه کنید مثلاً به واگن ۱۹۸۰).

لاووا (۱۹۸۵) با قدرت استدلال می‌کند که جنبه‌های کشف و یادگیری سازوکار بازار که مرکز ثقل مکتب اطریشی مدرن هستند، قبلاً در نوشته‌های اولیه هایک و میزس در دهه ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ مورد بحث قرار گرفته‌اند. مفهوم این گفته آن است که مکتب اطریشی طی این بحث تاریخی هیچ عقب‌نشینی نداشته است. با این قرائت، مکتب سوسیالیستی نئوکلاسیک دهه ۱۹۳۰، مفاهیم اساسی اطریشی‌ها را بد فهمیده بود، و با قرار دادن آن‌ها در قالب گفتمان والراسی، عملاً نکته اصلی را درنیافته بود. از سوی دیگر کیرزرنر اصرار دارد که رویکرد اطریشی را باید در پرتو بحث محاسبه فهمید، و اینکه تبلور آن تنها بعد از دهه ۱۹۳۰ آشکار شد. نظر او این است که میزس و همین‌طور هایک در نوشته‌های اولیه‌اش به روشنی موضع و تمایزشان را در برابر موضع نئوکلاسیک‌ها مفهوم‌بندی نکرده بودند، به همین دلیل به مخالفان خود امکان داده بودند که موضع مکتب اطریشی را به عنوان چالشی بر اساس مسایل محاسبه‌ای و به درجات کمتر انگیزشی، تفسیر کنند، مطابق نظر کیرزرنر، پاسخ نئوکلاسیک‌ها مبتنی بر این تفسیر (مثلاً راه‌حل‌های غیرمتمرکز نوع لانگه‌ای) بعدها منجر به آن شد که اقتصاددانان اطریشی برای روشن کردن تحلیل خود جنبه‌های پویای بازارها را به عنوان فرآیندهای کشف و آموزش تشریح کنند.

هر یک از این روایات مربوط به بحث محاسبه تاریخی را که بپذیریم، جملگی در یک مورد متفق‌القولند و آن اینکه تحلیل اطریشی مدرن نه بر چگونگی اختصاص منابع محدود جهت استفاده‌های متفاوت در میان درخواست‌های نامحدود، بلکه بر خود فرآیند بازار متمرکز است، یعنی بر روش‌هایی که طی آن‌ها، دانش نانوشته، پراکنده و جزئی درباره یک دنیای اقتصادی که پیوسته در حال دگرگونی است، به طور اجتماعی و از طریق فعالیت‌های کارفرمایانه رقیب، بسیج می‌گردد. بنابراین پیوند روش - هدف در زندگی اقتصادی در مکتب اطریشی نه مسائلی از قبل موجود، بلکه در نتیجه کنش خلاق انسان است - «سفر اکتشافی به ناشناخته‌ها» (هایک، ۱۹۴۵، ص ۱۰۱).

در درون فرآیندهای کشف و یادگیری، دیدگاه اطریشی بر نقش حیاتی کارفرمایان تاکید می‌ورزد. کارفرما در دیدگاه میزس-کیرزنر با کشف و بهره‌برداری از چیزی که دیگران به آن توجه نکرده‌اند، نقش متعادل‌کننده را دارد، حال آنکه کارفرما در دیدگاه شومپیتر با نوآوری در روش‌های نوین تولید، نقش بر هم زننده‌ی تعادل را ایفا می‌کند (شومپیتر ۱۹۴۲، میزس ۱۹۴۰ و ۱۹۶۳، کیرزنر ۱۹۷۳).^۱

همان‌گونه که بسیاری از مفسران متوجه شده‌اند (نگاه کنید مثلاً به باری ۱۹۸۴) در دیدگاه اطریشی، مفاهیم کارفرمایی و رقابت جایگزین مفهوم نئوکلاسیک دلال حراج والرسی می‌شود که قیمت‌ها را تنظیم می‌کند و عوامل اقتصادی به روش خودکار به آن پاسخ می‌دهند.^۲

زیربنای این اختلاف یک تفاوت بنیادین در درک طبیعت اطلاعات است. اطریشی‌ها اصرار می‌کنند که دانش نمی‌تواند عینیت یابد، مدون شود و منتقل گردد، بلکه باید اساساً در جریان فعالیت سرمایه‌گذاری در فرآیند بازار کشف گردد. تنها از طریق دانشی که در جریان این فرآیند بازار کشف می‌شود است که شرکت‌کننده می‌تواند از محدوده‌های عمل خود فراتر رود آن‌گونه که لاووا مطرح می‌کند «مانند مکالمه شفاهی، گفتگوی بازار به بده-بستان مشخص یک تعامل بستگی دارد یک فرآیند خلاقانه از تعامل که در آن دانشی که آشکار می‌شود، قزون‌تر از دانش هر شرکت‌کننده است» (لاووا ۱۹۹۰ ص ۷۸).

این نقطه نظرات معرفت‌شناسانه مرزهای بسیار مشخص‌تری بین دیدگاه‌های اطریشی و نئوکلاسیک ترسیم می‌نماید. بنابراین در حالی که سوسیالیسم بازار نئوکلاسیک با موفقیت به چالش اطریشی اولیه در یک چارچوب نئوکلاسیکی

^۱ در این جا ما خط سستی میزس، کیرزنر، شومپیتر را در برابر رویکرد انارکو- اطریشی لاخمان دنیال می‌کنیم برای بحث اخیر ما نگاه کنید به بوهم ۱۹۹۲ و وان ۱۹۹۲.

^۲ اگرچه اطریشی‌ها عمدتاً در باره‌ی مدل‌های نئوکلاسیک جدید که مسئله مدیر- کارگزار را مطرح کرده‌اند بحث نمی‌کنند اما دیدگاه آن‌ها این مدل‌ها را نیز عمدتاً نامناسب می‌داند زیرا این مدل‌ها براساس دانش تعیین‌پذیر استوارند هرچند که این دانش به شکل نامتقارن توزیع شده است.

پاسخ داده، به عنوان پاسخی به چالش اطریشی مدرن، که بر اساس اهمیت مرکزی قابل شدن برای دانش نانوشته و جنبه‌های کشف و یادگیری فرآیندهای بازار قرار دارد، نامربوط می‌نماید. یک پاسخ ممکن به چالش اطریشی مدرن طراحی مدل سوسیالیسم اطریشی است که کیرزرنر به طور ضمنی می‌گوید که باید در انتظار آن بود. بیش‌تر اطریشی‌ها با چنین پروژه‌ای مخالفت خواهند کرد. اساس مخالفت‌شان هم این است که نهادهای اقتصادی بازار ضرورتاً بر حقوق مالکیت خصوصی استوارند. با این حال، از آن‌جا که ادبیات نئوکلاسیک درباره تئوری سهام و سرمایه که در بالا نقل گردید، معتقد است که نمی‌توان به طور قانع‌کننده بین مالکیت خصوصی و انگیزه‌های بازار پیوندی ضروری برقرار کرد، وجود چنین پیوندی به وسیله اقتصاددانان اطریشی هم نشان داده نشده است، بنابراین پروژه سوسیالیسم بازار اطریشی را نمی‌توان از پیش رد شده دانست. با این حال قبل از بحث درباره این امکان، موضع داب یعنی جناح سوم بحث ارایه خواهد شد.

۳- نقش موريس داب در بحث محاسبه‌ی اقتصادی

نقش حیاتی داب در محاسبه‌ی اقتصادی، پافشاری بر این موضوع بود که تعریف سوسیالیسم به عنوان یک سیستم اقتصادی را نباید به تفسیر وضعیت مالکیت قانونی وسایل تولید محدود کرد، بلکه باید برنامه‌ریزی اقتصادی را هم در آن گنجانده. او استدلال می‌کرد که اقتصاددانان نئوکلاسیک جناح سوسیالیست، شیفته‌ی موضوع ایستای توزیع منابع داده شده بین استفاده‌های متنوع هستند و توجه چندانی به موضوعات پویا ندارند.^۱ گسترش تحلیل از جنبه ایستا به جنبه پویا در دیدگاه داب از اهمیت بالایی برخوردار است. او می‌گوید زمانی که ملاحظات پویا به حساب آورده شوند «یک اقتصاد بازار بر پایه‌ی واحدهای جدا از هم ذاتا نزدیک‌بین است» و این نزدیک‌بینی از افق باریک دید یک شرکت برمی‌خیزد که ضرورتاً به خاطر «عدم اطمینان از این‌که کهکشان متغیر اقتصاد در

^۱ (داب، a، b، ۱۰۶-۱۰۷، ۱۹۶۰، ۱۹۵۳، ۱۹۳۹، ۱۹۳۷، ۱۹۳۵، هم‌چنین به ادمن ۱۹۹۳).

مقطعی از آینده احتمالا چگونه خواهد بود» ایجاد شده است. (داب ۱۹۶۹ ص ۱۴۸) مطابق نظر داب تنها برنامه‌ریزی می‌تواند بر این نزدیک‌بینی فائق آید. از دید او برنامه‌ریزی تولید دارای مزایای سه‌گانه است. اولاً در جایی که ارتباطات درونی نزدیک بین بخش‌ها و صنایع مختلف وجود دارد، هماهنگ کردن تصمیمات، قبل از به اجرا درآمدن بسیار ساده‌تر از بعد از آن است. به همین ترتیب برنامه‌ریزی می‌تواند آثار اجتماعی تولید را به شکلی وسیع‌تر که فراتر از محاسبات خصوصی واحدهای تصمیم‌گیری جدا از هم است تحت پوشش قرار دهد. داب این آثار وسیع‌تر را در کنار موارد دیگر به صورت اثر توسعه یک صنعت یا بخش بر امکانات دیگر قسمت‌ها، عرضه و تقاضای به هم پیوسته، بخش‌های زیربنایی، صنایع نوپا، و عدم تقسیم اساسی تجهیزات سرمایه‌ای می‌داند.

دوماً با برنامه‌ریزی امکان غلبه بر عدم اطمینان‌هایی فراهم می‌شود که ذاتی تولید در بازاری هستند که در آن هر تصمیم مستقل در رابطه با دیگر تصمیمات، ضرورتاً تا حدودی «کور» است. (داب ۱۹۳۵، ص ۵۳۵) و بنابراین تاخیرات زمانی در تعدیل بازار را به حداقل می‌رساند. بدین ترتیب داب اشاره می‌کند که نتایج هماهنگی پسین به ویژه در رابطه با تصمیمات سرمایه‌گذاری شدید هستند.

«اولاً سرمایه‌ی ثابت در پی تبلور کار و منابع در اشکال بادوام است به طوری که وقتی این کار انجام شد، فرآیند «بازنگری» تصمیمات اولیه در اثر تغییرات پیش‌آمده در قیمت‌های بازار، تنها در فواصل زمانی قابل ملاحظه اعمال گردند، دوماً از آن رو که سرمایه‌ی جاری با تغییر ظرفیت تولید و استخدام می‌تواند تاثیر زیادی بر بازار قیمت‌ها داشته باشد» (۱۹۶۰، ص ۶).

بنابراین او نتیجه می‌گیرد که گرفتن تصمیمات مربوط به فعالیت‌های اقتصادی کلان به شکلی هماهنگ پیش از هرگونه توزیع منابع، احتمالاً بر وقوع نوسانات و تگناها غلبه می‌کند و بنابراین کارایی اقتصادی را افزایش می‌دهد.

سوماً، «واحدهایی» که در یک مسئله ایستا به صورت اعداد نوشته می‌شوند، با استفاده از برنامه‌ریزی می‌توانند در یک چارچوب پویا به «متغیرها» بدل شوند. در میان این تصمیمات داب از این موارد نام می‌برد: نرخ سرمایه‌گذاری، توزیع سرمایه

بین کالاهای سرمایه‌ای و کالاهای مصرفی، انتخاب تکنیک‌ها، توزیع منطقه‌ای سرمایه‌گذاری، نرخ‌های مربوط در رشد حمل و نقل، سوخت و انرژی، کشاورزی در ارتباط با صنعت، نرخ مصرفی تولیدات جدید و ویژگی‌هاشان، و میزان استاندارد یا تنوع تولید که اقتصاد در هر مرحله از توسعه توانایی انجام آن را در خود می‌بیند (داب ۱۹۵۳ ص ۷۷). در عین حال داب لزوم برنامه‌ریزی در مصرف به منظور پرداختن به مواردی از قبیل نیازهای جمعی، اقتصادهای مصرفی خارجی و مکمل‌ها در تقاضاهای مصرف را نشان می‌دهد. به طور خلاصه داب معتقد است که برنامه‌ریزی تولید و مصرف، امکان غلبه بر نقائص دانش را که ضرورتاً با فرآیند بازار همراه است فراهم می‌آورد. استدلال داب در طی بحث از این قرار بود. او اصرار داشت که لزوم برنامه‌ریزی در رابطه با مدل‌های تکراری مکتب سوسیالیسم بازار نئوکلاسیک، که بر اساس تقلید کار یک اقتصاد سرمایه‌داری بنا می‌گردند، همان قدر معتبر است که در رابطه با خود اقتصاد سرمایه‌داری.

ما برای تحلیل داب از نظر درک سیستم اقتصادی سرمایه‌داری و خواص یک مدل برنامه‌ریزی سوسیالیستی اهمیت بسیار قائلیم. با این وجود باید به خاطر داشت که نظر داب درباره‌ی دانش، ذاتاً با مکتب نئوکلاسیک یکسان است. او در این استدلال که با برنامه‌ریزی و هماهنگی پیشین می‌توان بر ناپایداریهای بازار غلبه کرد، ناپایداری‌هایی که همراه با تصمیم‌گیری‌های جدا از هم که در قلب عمل نیروهای بازار نهفته است همراه هستند فرض را بر این اساس که ارتباطات و وابستگی‌های درونی اصلی به طور عینی قابل شناخت هستند، استوار کرده است. بنابراین او نتوانست دیدگاه اطریشی نسبت به طبیعت ذهنی و نهانی دانش را به حساب آورد.

۴- درس‌هایی از بحث محاسبه‌ی اقتصادی

طبیعت ایستای نظرات نئوکلاسیکی در بحث محاسبه هم به وسیله‌ی اطریشی‌های مدرن و هم داب، گرچه از زوایای متفاوت، مورد انتقاد قرار گرفته

است. از آنجایی که شکل سازمان غیرمتمرکز و غیرهماهنگ اقتصاد بازار به طرز غیر قابل اجتناب نقائصی را در دانش ایجاد می‌کند، داب بر مطلوب بودن فعالیت اقتصادی هماهنگ از طریق برنامه‌ریزی پیشین تاکید می‌ورزد. با این حال او این نقص‌ها را دارای طبیعتی تکنیکی می‌پنداشت و استدلال می‌کرد که آن‌ها می‌توانند به سادگی توسط دفتر برنامه‌ریزی اصلاح گردند. بنابراین او دیدگاه اطریشی در مورد طبیعت نانوشته دانش و فرآیندهای کشف و یادگیری را به حساب نیاورد^۱

از سوی دیگر مطابق با دیدگاه اطریشی، مسئله‌ی دشوار در محاسبه‌ی اقتصادی این حقیقت است که دانش پراکنده تنها به صورت نانوشته موجود است. و در انتظار آن است که توسط شرکت‌کنندگان فعال رقیب که از یک‌دیگر پیشی می‌جویند و محصولات و فرآیندهای تولیدی جدید می‌آفرینند، کشف گردد. هنگامی که دعاوی مورد نظر داب مطرح می‌گردد، مکتب اطریشی انکار نمی‌کند که هماهنگی پسین سازوکار بازار این نتایج را به بار می‌آورد، بلکه استدلال می‌کند که این نتایج در ذات واقعیت اقتصادی نهفته است. همان‌گونه که کیرزئر بیان کرد: «توصیف فرآیند رقابتی به عنوان کاری بیهوده که اشتباهات را تنها پس از وقوع اصلاح می‌کند به این می‌ماند که بیماری را به داروئی که آن را مداوا می‌کند نسبت دهیم و یا حتی فرآیند تشخیص بیماری را در ایجاد آن مقصر بدانیم.

بنابراین در جریان بحث، هم داب و هم مکتب اطریشی تقریباً تماماً درگیر نقد مکتب سوسیالیسم نئوکلاسیک بودند و از قرار معلوم اصلاً به دیدگاه‌های مربوط به یک‌دیگر توجه نداشتند (به استثنای یک بحث اولیه بین هایک a ۱۹۳۵ و داب b ۱۹۳۵). چیزی که از این ارزیابی نمودار می‌شود آن است که ما دو منبع نقص دانش را معین کرده‌ایم. اولاً طبیعت نانوشته دانش پراکنده نه آن‌گونه که مکتب اطریشی مطرح می‌کند، و نتیجه می‌گیرد که این دانش نمی‌تواند انتقال یافته تعیین

^۱ - مکتب نئوکلاسیک از دهه ۱۹۶۰ به بعد مدل‌های درازمدتی را تدوین کرد که بسیاری از مواردی را که توسط داب طرح شده بود در خود جای داده است (هل ۱۹۷۳) آن‌ها در موضع معرفت‌شناسانه‌ی نئوکلاسیکی با داب سهم بودند یعنی در این زمینه که دانش تعیین‌پذیر و قابل انتقال است.

پذیرد و یا مدون شود، و دوما شکل غیرمتمرکز و غیرهماهنگ یک اقتصاد بازار (واقعی یا مصنوعی)، که داب را به حمایت از برنامه‌ریزی مرکزی به منظور جایگزینی پسین با پیشین سوق داد^۱ (adaman, 1993).

رویکرد اطریشی هر دو منبع نقص دانش را باز می‌شناسد اما لزوم برخورد با نوع دوم نقص را نمی‌پذیرد. از نظر این مکتب هماهنگی پیشین فعالیت اقتصادی غیرممکن است. زیرا برنامه‌ریزی به عنوان روشی برای کنترل و هماهنگ کردن فعالیت‌های سرمایه‌گذاری، ضرورتاً فقدان استقلال عوامل و در نتیجه فقدان پتانسیل لازم برای کشف و به کار بستن دانش نانوشته را به بار می‌آورد. با این وجود، اگرچه تحلیل اطریشی‌ها به درستی بر اهمیت دانش نانوشته تأکید می‌ورزد، جانبداری آن‌ها از سرمایه‌داری به عنوان تنها راه کارآمد بسیج چنین دانشی قادر نیست به آرای داب در مورد ناکارآمدی‌های تصمیم‌گیری جدا از هم پاسخ دهد. از دیگر سو، داب در عین پافشاری بر نیاز به برخورد با نتایج تصمیم‌گیری جزئی‌نگر، اهمیت دانش نانوشته را درک نمی‌کند و این ضعف، جانبداری او از برنامه‌ریزی متمرکز را غیر قابل اقناع می‌سازد.

از نظر ما، سوسیالیست‌ها از بحث محاسبه این درس را می‌آموزند که باید توجه خود را بر امکان ترکیب برنامه‌ریزی با مقوله دانش نانوشته معطوف ساخت. در متن این امکان ما با این پرسش آغاز می‌کنیم که آیا سوسیالیسم بازار اطریشی عملی است و اگر هست، آیا پیوند دیدگاه‌های داب و اطریشی‌ها مطلوب است.

۵- سوسیالیسم اطریشی ممکن ولی آیا مطلوب؟

آیا کشاکش ادعایی موجود در چارچوب اطریشی بین مالکیت دولتی و سرمایه‌گذاری، می‌تواند حل شود. یا این‌که این دو مفهوم در آن چارچوب ذاتاً با یک‌دیگر متناقض‌اند؟ یک تلاش اولیه برای قرار دادن «کارفرمای سوسیالیست» به جای «مدیریت سوسیالیست» در مدل لیسکا است که از طریق مزایده، واحدهای

^۱ منظور ما از نقص دانش در اینجا توزیع نامتقارن دانش به طور عینی موجود نیست، بلکه وضعیتی است که در آن دانش بیرون آمده از یک عمل مفروض، تنها می‌تواند در جریان انجام عمل کشف گردد.

در دفاع از سوسیالیسم

تولیدی دولتی را در اختیار کارفرمایان خصوصی می‌گذارند. اگر چه کسی نمی‌تواند مالکیت واحدهای تولیدی را به خود اختصاص دهد، چرا که هم وسایل تولید موجود و هم سرمایه‌گذاری جدید در دستان دولت قرار دارد، اما پیشنهاددهنده‌ی بالاترین قیمت می‌تواند کنترل آن را به دست گرفته و از آن برای کسب بیش‌ترین موفقیت‌های سودآور ممکن، استفاده کند. در حالتی که پیشنهاد بالاتری ارائه شود، سرمایه‌گذار مشغول کار، یا باید ارزش‌گذاری بالاتر را بپذیرد و یا آن را به پیشنهاددهنده‌ی جدید واگذار کند. تاکید لیسکا بر «دارای‌های انسانی» سرمایه‌گذاران است که در نهایت به عنوان یک افزوده‌ی به جا مانده نمودار می‌گردد که به سرمایه‌گذار تعلق دارد. بنابراین مدل او را می‌توان به عنوان طرحی برای استفاده‌ی سرمایه‌دارانه از واحدهای تولیدی تحت مالکیت دولتی دید.

مدل لیسکا ظاهراً تنها استفاده‌ی بهتر از واحدهای تولیدی موجود، بدون توجه به مسئله‌ی ابتکار و سرمایه‌گذاری جدید است. در عین حال بروس و لاسکی یک رویکرد اطریشی پرورش یافته‌تر را اتخاذ کرده‌اند که در انتقادشان از مدل لانگه آشکار می‌گردد:

«تئوری نئوکلاسیکی و در نتیجه [مدل لانگه]، از مکانیسم یا دلال حراج به عنوان یک تعمیم انتزاعی مشروع از یک فرآیند واقعی که در اقتصاد بازار اتفاق می‌افتد، استفاده می‌کند. با این وجود، مدل والرایی، تصویر مرکزی حقیقی سیستم سرمایه‌داری، یعنی سرمایه‌دار و مفهوم دقیق کلمه را نادیده می‌انگارد. در مدل والرایی، سرمایه‌گذارانی به صورت رسمی وجود دارند. اما آن‌ها مانند آدم‌های ماشینی رفتار می‌کنند به این معنا که با استفاده از اطلاعات داده شده، هزینه‌ها را کاهش و یا سود را افزایش می‌دهند. رفتار آن‌ها مثل رفتار بهینه‌سازان ناب است که در چارچوب رقابت انحصاری و غیر فعال کار می‌کنند در حالی که سطح‌شان تا حد تنظیم واکنش موقعیت‌ها براساس یک تفسیر برون‌داد تنزل کرده‌است.

(bruce and laski, 1989, p.57)

بروس و لاسکی در مدل خود از «سوسیالیسم بازار مناسب» با موضوع ابتکار و سرمایه‌گذاری جدید مستقیماً رو در رو شده‌اند. آن‌ها به دنبال ترکیب «شکلی از

مالکیت دولتی» با «استقلال کامل شرکت‌ها و سرمایه‌گذاری حقیقی» از طریق معرفی بازار سرمایه در کنار بازارهای محصول و کار هستند. این خط استدلال ظاهراً چیزی را که کیرزنر در انتظارش بود فراهم می‌کند، زیرا لزوم «فعالیت سرمایه‌گذاری به صراحت مورد شناسایی قرار گرفته و سازوکارهایی برای نیل به آن در یک محیط مالکیت عمومی، در یک مدل ارائه می‌شود. بنابراین هر چند که هنوز هیچ کس عنوان «سوسیالیست اطریشی» را بر خود ننهاده است، اما از نظر منطقی مانعی برای استفاده از قضایای بنیادین اطریشی در طراحی یک اقتصاد مبتنی بر مالکیت عمومی وجود ندارد. با این حال شرایطی که برای نیل به این مقصود باید تامین گردد حفظ حق مالکیت دولتی رسمی را مصنوعی و زاید می‌سازد و تعجبی ندارد که خود بروس و لاسکی هم در انتها این سؤال را مطرح کرده‌اند که اصولاً در چنین مدلی چرا مالکیت دولتی داشته باشیم. بنابراین در حالی که این مدل از نظر منطقی می‌تواند مطرح شود، اما سئوالاتی از قبیل این که آیا از نظر اقتصادی انسجام دارد بی‌پاسخ باقی می‌مانند.

به علاوه حتی اگر بپذیریم که این رویکرد، یعنی این که فرآیندهای یادگیری و کشف (و بنابراین استفاده از دانش نانوشته) می‌توانند با مالکیت عمومی ترکیب شوند، چالش اطریشی مدرن دایر بر اینکه سوسیالیسم منطقیاً غیرممکن است را مردود ساخته است، باز هم سؤال مطلوبیت باقی می‌ماند. رویکرد سوسیالیست بازار اطریشی کپی کردن سرمایه‌داری با اتکا به دارایی‌های تحت مالکیت دولتی است که به وسیله کارفرمایان در بطن نیروهای بازار فعال می‌شوند. با این وجود نمی‌تواند به موارد مطرح شده توسط داب پاسخ گوید و در نتیجه از عهده‌ی آزمایش مطلوبیت، بر نمی‌آید. آزمایشی که با ترکیب دیدگاه‌های اطریشی و داب تعریف می‌گردد. از سوی دیگر بخش زیر با برپا کردن چارچوب یک سازمان اقتصادی که در آن دو دیدگاه به طرز کارآمد با یکدیگر ترکیب می‌گردند و در آن مسئله‌ی کشف و بسیج اجتماعی دانش پراکنده به شکلی کارآمدتر از سرمایه‌داری

اطریشی یا سوسیالیسم بازار اطریشی ارتقاء یابد تلاش می‌کند تا پاسخ صریحی به چالش اطریشی مدرن بدهد¹

۶- برنامه‌ریزی مشارکتی

دیدگاه داب نسبت به نقص ضروری دانش که با تصمیم‌گیری جزئی‌نگر واحدهای تولیدی همراه است و دیدگاه اطریشی نسبت به طبیعت نانوشته دانش هر دو پر قدرت‌اند. در یک سطح تکنیکی داب مسئله‌ی اساسی نظام سرمایه‌داری (و هم‌چنین سوسیالیسم بازار) را مشخص می‌کند، در حالی که اطریشی‌ها مسئله‌ی اساسی در نظام برنامه‌ریزی آمرانه - اداری متمرکز (و هم‌چنین سوسیالیسم بازار نئوکلاسیک) را تشخیص می‌دهند. با این وجود جانبداری داب از برنامه‌ریزی متمرکز قادر نیست به دیدگاه اطریشی‌ها پاسخ دهد. در برابر جانبداری اطریشی‌ها از بازار سرمایه‌داری هم نمی‌تواند به دیدگاه داب پاسخ دهد. برنامه‌ریزی دموکراتیک مشارکتی (برخلاف سوسیالیسم بازار) روشی را برای ترکیب دو دیدگاه پیشنهاد می‌کند.

مکتب اطریشی تشخیص می‌دهد که نقائص دانش ناشی از دانش نانوشته و هماهنگی پسین هستند. این مکتب فرآیندهای بازار را که به وسیله‌ی سرمایه‌داران فعال می‌شوند را به عنوان راهی که از طریق آن دانش نانوشته کشف و بسیج می‌گردد، تشخیص داده، اما معتقد است که هماهنگی پسین و مسائل برخاسته از آن باید پذیرفته شوند زیرا هماهنگی برنامه‌ریزی شده‌ی پیشین غیرممکن است. داب پی می‌برد که نقص دانش، ناشی از هماهنگی پسین است و استدلال می‌کند که با هماهنگی برنامه‌ریزی شده‌ی پیشین می‌توان بر آن فائق آمد با این وجود او

¹ مدل‌های دیگری از برنامه‌ریزی مشارکتی مطرح شده‌اند (مثلا البرت و هائل) اما هیچ یک از آن‌ها به طور مناسب به اقتصاد اطریشی مبتنی بر طبیعت ذهنی و نانوشته دانش و استدلال داب نسبت به هماهنگی پیشین سرمایه‌گذاری پاسخ ندادند.

درک نمی‌کند که طبیعت دانش نانوشته در مدل او از برنامه‌ریزی، بر اساس فرض نئوکلاسیکی موجود بودن اطلاعات استوار است.

آلترناتیو برنامه‌ریزی مشارکتی در پی ترکیب برنامه‌ریزی با کاربرد دانش نانوشته است. در اولین نگاه چنین کاری به نظر غیرممکن می‌آید. در نظر داب برنامه‌ریزی مستلزم محدودیت‌هایی بر استقلال شرکت‌هاست و بنابراین امکانی برای عوامل اقتصادی باقی نمی‌گذارد تا به منظور کشف و کاربرد دانش نانوشته‌شان فعالانه در فرآیندهای تصمیم‌گیری شرکت کنند. با این وجود روش درک اطریشی‌ها از فرآیند کشف و کاربرد، به طور قاطع برنامه‌ریزی را به کنار می‌نهد. با این حال تناقض از آنجا ناشی می‌شود که در هیچ یک از این محیط‌ها، نهادهایی که مشارکت را تسهیل کنند وجود ندارد. در عوض، افراد از یک سو در معرض یک نیروی قهری قرار دارند که دستورات اداری را از یک سازوکار برنامه‌ریزی سازماندهی شده و سلسله‌مراتبی ابلاغ می‌کند و از سوی دیگر در معرض نیروهای بازار با نتایج ذاتا غیرقابل پیش‌بینی و ناخواسته. برنامه‌ریزی مشارکتی دموکراتیک به عنوان فرآیندی که در آن ارزش‌ها و علائق افراد در تمام جنبه‌های زندگی‌شان تعامل داشته و یک‌دیگر را از طریق توافق و همکاری شکل می‌دهند، تجسم می‌یابد. در جریان این فرآیند، دانش نانوشته کشف و به کار گرفته می‌شود، و براساس این دانش، تصمیمات اقتصادی، آگاهانه برنامه‌ریزی و هماهنگ می‌گردند. معهدا قبل از ارائه طرح کلی یک مدل برنامه‌ریزی مشارکتی، به دو پیش‌نیاز باید توجه کرد.

اولا اگر مشارکت در فرآیند اجتماعی کشف بخواهد واقعی باشد، افراد باید به فرصت‌ها و منابع مادی و انسانی دسترسی لازم را داشته باشند. این موضوع یک پارادکس برجسته در موضع اطریشی‌ها را روشن می‌سازد. آنها در ضمن تأکید بر اهمیت فرآیند دانش نانوشته پافشاری می‌کنند که چنین دانشی تنها می‌تواند به وسیله رقابت سرمایه‌گذاران در فرآیند بازاری بر اساس مالکیت خصوصی کشف گردد. این کار به طور قطع باعث می‌شود که دانش نانوشته غیرسرمایه‌داران از فرآیند کشف و بسیج اجتماعی دور بماند. در نتیجه اگر معیار کیرزنر برای سنجش

میزان کارایی ترتیبات نهادی به کار برده شود (یعنی توانایی‌شان در ارتقای کشف) ، بدیهی است که فرآیندهای بازار که بر پایه مالکیت خصوصی استوارند از نظر اجتماعی ناکارآمد خواهند بود یک مجموعه از ترتیبات نهادی که دسترسی به فرایند اجتماعی کشف را عمومی کند، نه تنها دموکراتیک‌تر و عادلانه‌تر، بلکه کارآمدتر نیز است .

توضیح منطقی این موضوع از این قرار است: یک تفسیر از موضع اطریشی آن است که هر کس از امکانات و فرصت‌های جدید آگاه باشد و در عمل کشف کند که برداشتها و انتظاراتش تحقق می‌یابد یک سرمایه‌گذار است. با این تفسیر می‌توان کارگران شرکت‌کننده در فعالیت‌های درونی یک شرکت را هم در زمره سرمایه‌گذاران به حساب آورد. با این وجود هم نقد تاریخی و هم نقد مدرن اطریشی از مواضع تئوریک سوسیالیسم، همگی بر پایه پذیرش این قضیه قرار دارند که مالکیت دولتی و فرایندهای بازار با یک‌دیگر ناسازگارند، اما اطریشی‌های مدرن به این نتیجه‌گیری می‌رسند که فقدان مالکیت خصوصی، کشف از طریق شرکت سرمایه‌گذاران در «گفتگوی بازار» را به، امری غیرممکن بدل می‌سازد. بر اساس این تفسیر دوم سرمایه‌گذاری به عنوان مشارکت فعال شرکت‌های تحت مالکیت خصوصی و مستقل از یک‌دیگر در فرآیند بازار تعریف می‌گردد و سرمایه‌گذاران کسانی هستند که این شرکت‌ها را کنترل کرده تصمیم می‌گیرند که آنها را چگونه در این فرآیند شرکت دهند. چون شرکت‌های سرمایه‌گذاری یا به وسیله مالکینی که خود مدیر شرکت هستند اداره می‌شود یا به وسیله هیات مدیره شرکت، بنابراین دستیابی به فرآیند کشف به شدت محدود می‌گردد.

دومین پیش شرط برنامه‌ریزی مشارکتی آن است که تصمیم‌گیری در تمام سطوح از طریق یک فرآیند مشارکت صورت می‌گیرد که مستلزم شرکت تمام کسانی است که تحت تاثیر تصمیم قرار دارند این موضوع کاملاً با موضع اطریشی تباین دارد، که در آن مشارکت تنها به سطوح کوچک محدود می‌گردد. از نظر اطریشی‌ها این نه یک انتخاب، بلکه حقیقت ضروری زندگی است. آن گونه که هایک می‌گوید:

«نکته‌ی اصلی مورد تاکید آن است که کشاکش بین طرفداران نظم انسانی گسترده خودانگیخته که به وسیله‌ی بازار رقابتی آفریده می‌شود از یک سو، و کسانی که در زمینه‌ی منابع در دسترس خواهان یک ترتیبات سنجیده از تعاملات انسانی یا استفاده از اقتدار متمرکزی هستند که بر یک پایه‌ی جمعی قرار گرفته است، از سوی دیگر، ناشی از یک خطای عینی توسط گروه اخیر در باره‌ی چگونگی دانش ما از این منابع، و چگونگی تولید این دانش است» (هایک، ۱۹۸۸، ص ۷).

باین وجود بیان این که فرآیندهای اجتماعی کشف تنها می‌توانند شکل رفتار رقابتی در بازارهایی بر اساس مالکیت خصوصی را به خود بگیرند، چیزی بیش از یک ادعای صرف نیست. برنامه‌ریزی در هر سطحی از تصمیم‌گیری این امکان را فراهم می‌آورد که دانش مربوطه در زمینه‌ی منافع، امکانات و هم پیوندی‌های سابقا مدون نشده، از طریق یک تعامل اجتماعی میان کسانی که تحت تاثیر تصمیم‌گیرهای قرار دارند، کشف و مدون شود.

دقیقا همین امکان است که یک بسیج دانش نهانی اجتماعی‌تر و عمومی‌تر به چیزی که اطریشی‌ها تصور می‌کنند را ممکن می‌سازد، تا با هماهنگی پیشین تصمیمات هم بسته‌ی اساسی، که داب به عنوان جوهره‌ی برنامه‌ریزی در نظر می‌گرفت، با یک‌دیگر ترکیب گردند. در عین حال برنامه‌ریزی مشارکتی بر خلاف مفهوم داب از برنامه‌ریزی، در برابر انتقاد اطریشی دایر بر این که برنامه‌ریزی متمرکز بر اساس بدفهمی از طبیعت نهانی دانش بنا شده است، آسیب‌پذیر نیست. دو پیش‌شرط برنامه‌ریزی مشارکتی می‌توانند به وسیله‌ی مفهوم مالکیت اجتماعی (دوین، ۱۹۸۸) با یک دیگر ترکیب شوند. مالکیت اجتماعی نه مالکیت خصوصی است و نه مالکیت دولتی، بلکه مالکیت کسانی است که در جریان استفاده از دارایی‌های درگیر، تحت تاثیر قرار می‌گیرند. اصل زیربنایی مفهوم مالکیت اجتماعی آن است که حق تصمیم‌گیری در باره‌ی استفاده از دارایی‌ها، و بنابراین مالکیت دارایی‌ها، باید به کسانی داده شود که تحت تاثیر استفاده از آن‌ها قرار دارند. این افراد بسته به نوع دارایی‌ها متفاوت خواهند بود. براین مبنا مجموعه افرادی که در اثر استفاده از دارایی‌ها یک شرکت مجزا تحت تاثیر قرار می‌گیرند

کمتر از افرادی است که در جریان استفاده از دارایی‌های دیگر در تصمیمات سرمایه‌گذاری همبسته در صنعتی که آن شرکت به آن تعلق دارد، تحت تاثیر هستند.

مالکیت اجتماعی در سطح شرکت با تعریف مجموعه افرادی که در تصمیم‌گیری شرکت سهام هستند، با مالکیت اجتماعی در سطح صنعت متفاوت خواهد بود. در سطح صنعت مجموعه وسیع‌تری از افراد، مشارکت خواهند داشت - به همین قیاس، برنامه‌ریزی مشارکتی در سطح یک اقتصاد ملی، یا اقتصاد جهانی، مستلزم مالکیت اجتماعی و تصمیم‌گیری به وسیله (نمایندگان) کسانی است که تحت تاثیر تصمیمات اتخاذ شده درباره نحوه استفاده از این دارایی‌ها در آن سطح، قرار دارند. اکنون چهارچوبی کلی برای برنامه‌ریزی مشارکتی بر اساس مالکیت اجتماعی با توجه به فرآیند تصمیم‌گیری در سطوح شرکت و صنعت، مطرح می‌شود. کسانی که تحت تاثیر فعالیت‌های شرکت‌ها قرار دارند عبارتند از: کارگران و مشتریان، جوامع و مناطقی که این شرکت‌ها در آنجاها قرار گرفته‌اند، منافع عمومی‌تری که بوسیله کمیسیون برنامه‌ریزی منطقه‌ای، ملی، یا جهانی ارائه می‌شود، که به حوزه جغرافیایی عملیات بستگی دارد، و گروه‌های مبارزاتی که نگران موارد مشخص از قبیل محیط زیست یا فرصت‌های برابر هستند. تمامی این منافع در هیات‌های اداره‌کننده شرکت‌ها که درباره سیاست‌های عمومی ناظر بر استفاده از ظرفیت‌های موجود تصمیم می‌گیرند، نمایندگی خواهند داشت. موارد مورد بحث آن نوع تصمیماتی درباره استفاده از ظرفیت‌های موجود را شامل خواهد شد که در حال حاضر به وسیله هیات‌های شرکت‌های سرمایه‌داری اتخاذ می‌گردد، اما دو تفاوت اصلی بین آن‌ها وجود دارد. اولاً این هیات‌ها نمایندگان تمام «سهام‌داران» که مالکیت اجتماعی را شکل می‌دهند دربر می‌گیرند و نه تنها مالکین سرمایه را. بنابراین حوزه منافع و دانش نهانی دربرگرفته شده، وسیع‌تر خواهد بود. دوماً این دانش نهانی از طریق یک فرآیند توافقی در میان تمام طرف‌های ذی نفع، فعال می‌شود و بنابراین مشکلات مدیر-نماینده به حداقل خواهد رسید. پس در سطح شرکت‌ها، مشارکت فراگیر، کشف فراگیر را ارتقا می‌بخشد.

شرکت‌ها، قیمت‌ها را برابر با هزینه متوسط دراز مدت تنظیم می‌کنند، که بر اساس هزینه‌های نیروی کار، هزینه سرمایه که به طور متمرکز تعیین می‌گردد به قیمت‌های کالاهای تولیدی درون‌داد، قرار دارد. این قیمت‌ها مبنایی را تشکیل می‌دهند که بر اساس آن بین شرکت و مشتریان‌اش اعم از شرکت‌های دیگر یا مصرف‌کنندگان، مبادلات بازار انجام می‌گیرد. در کل منابع تامین جایگزین هم وجود خواهند داشت، به طوری که تقاضا برای برون‌داد یک شرکت، اطلاعات لازم درباره میزان تامین نیازهای مشتریان به وسیله آن شرکت را فراهم می‌آورد. هیچ تلاشی برای هماهنگی پسین قراردادها بین تولیدکنندگان و استفاده‌کنندگان انجام نمی‌گیرد میزان کار متناسب با ظرفیت وضعیت دفاتر سفارش و انبار در یک صنعت به طور کلی نشان می‌دهد که آیا ظرفیت مجموع صنعت نیازمند گسترش است یا انقباض. بنابراین نیاز به تغییرات از ظرفیت یک شرکت، در نتیجه عملکرد آن شرکت نسبت به عملکرد دیگر شرکت‌ها در صنعت و یا در نتیجه عدم تعادل بین عرضه و تقاضای صنعت، مطرح می‌گردد.

در اقتصادهای سرمایه‌داری تغییرات در ظرفیت و ساختار دارایی‌های مولد، نه از طریق مبادلات بازار، بلکه در نتیجه عمل نیروهای بازار به منصفه ظهور می‌رسند. این کار از طریق شرکت‌های منفردی که به شکل اتمیستی عمل می‌کنند و در پاسخ به برداشت‌های‌شان از فرصت‌های سودآور، و درگیر شدن یا نشدن در سرمایه‌گذاری صورت می‌پذیرد. در دیدگاه نئوکلاسیک این یک پاسخ انفعالی ناب است، در دیدگاه اطریشی لازمه فعالیت سرمایه‌گذارانه و فرآیند کشف که با این فعالیت انسجام درونی دارد. در مدل برنامه‌ریزی مشارکتی ما، نیروهای بازار به وسیله فرآیندی از هماهنگی توافقی در میان کسانی که تحت تاثیر تغییرات در ظرفیت و ساختار دارایی‌های مولد قرار دارند، جایگزین می‌شود. این عمل در جایی که می‌توان آن را نهاد هماهنگی توافقی نامید انجام می‌گیرد، که از نمایندگان سهام‌داران یعنی مالکین اجتماعی، تشکیل شده است، که مجموعه‌ای از منافع تحت تاثیر را تشکیل می‌دهند. نهاد هماهنگی توافقی برای هر صنعت یا بخش شامل این گروه هاست: همه شرکت‌ها در آن صنعت به مشتریان، یعنی

در دفاع از سوسیالیسم

سازمان‌های مصرف‌کننده، نهادهای دولتی، یا صنایع مصرفی، صنایع تامین‌کننده، اصلی یا بخش‌هایی از کمیسیون برنامه‌ریزی جهانی، ملی، یا منطقه‌ای که در ارتباط با ابتکار، سرمایه‌گذاری جدید و توزیع منطقه‌ای قرار دارند، و دیگر گروه‌ها با منافع مشروع در مجموعه تصمیمات در دست اتخاذ.

نهادهای هماهنگی توافقی مسئول تصمیم‌گیری آن موارد هستند؛ چه تغییراتی در ظرفیت صنعت‌شان مطلوب است، چگونه باید به آن‌ها نائل شد، و چگونه باید با عملکرد متفاوت بین شرکت‌ها در صنعت برخورد کرد. آن‌ها سه نوع اطلاعات کمی در دسترس دارند اولاً اطلاعات حسابداری درباره عملکرد هر شرکت که با استفاده از ظرفیت موجودشان (یعنی در جریان مبادلا بازار) تهیه می‌شود. دوماً برآوردهایی از تغییرات مورد انتظار در تقاضاها یا هزینه‌های فعالیت‌های موجود سوماً برآوردهایی از تقاضاها و هزینه‌های مورد انتظار مربوط به نوآوری‌های بالقوه از محصولات فرآیندها. آن‌ها در عین حال دو نوع اطلاعات کیفی در دسترس دارند، که به وسیله‌ی نمایندگان منافع متفاوت شرکت‌کننده در فرآیند مشورتی تأمین می‌گردد. اولاً، قضاوت‌ها درباره‌ی دلایل زیربنایی عملکردهای متفاوت شرکت‌ها و دوماً نقطه نظرات افراد تحت تأثیر درباره وضعیت اقتصادی و اجتماعی غالب در جوامع و مناطقی که در آن‌ها می‌توان به سرمایه‌گذاری دست زد یا از آن صرف نظر کرد و نگرانی‌های نمایندگان منافع دیگر.

تمایز حیاتی بین استفاده از ظرفیت موجود و تغییر در ظرفیت به وسیله تقسیم مفهوم بازار به مبادله‌ی بازار (استفاده از ظرفیت موجود) و عمل نیروهای بازار (روش انجام تغییر ظرفیت در سازوکار بازار) نهفته است. مدل برنامه‌ریزی مشارکتی که ما مطرح کرده‌ایم مبادله‌ی بازار را حفظ می‌کند، اما به جای نیروهای بازار فرآیند هماهنگی بر پایه‌ی مشورت را می‌نشانند. بنابراین مسئله «نشست‌های بیش از حد» که اغلب در رابطه با مدل‌های مشارکتی مطرح می‌شود با آن قوتی که می‌توانست درباره‌ی پیشنهاد جایگزینی مبادله‌ی بازار به وسیله‌ی هماهنگی